

چکیده

با مرگ نادرشاه و جنگ‌های جانشینی بعد از وی-که میان فرزندان، عموزادگان و برخی از سردارانش چون کریم‌خان زند، آزادخان افغان و محمدحسن خان قاجار روی داد- از تسلط حکومت مرکزی بر منطقه قفقاز کاسته شد و حکمرانان آن منطقه، با مشاهده ضعف و سستی در حاکمیت ایران و برای حفظ منافع خود، دم از استقلال طلبی زدند و برخی از ایشان، به سمت قدرت نوظهور شمالی یعنی روسیه کشیده شدند. در زمان فرمانروائی زندیان، بجز اعلام تابعیت صوری اشخاصی چون پناه‌خان جوانشیر و هراکلیوس- که آن هم در نتیجه لشکرکشی خان زند به آذربایجان برای مقابله با فتحعلی‌خان افشار صورت گرفت- تلاش دیگری برای اعاده حاکمیت ایران بر منطقه قفقاز صورت نگرفت و یا این که خان زند، به دلیل جنگ با دیگر سرداران نادری و مشکلاتی که در جنوب کشور داشت- توانائی لازم را در خود ندید تا در این زمینه به آن جامعه عمل بپوشاند. با مرگ کریم‌خان و آغاز جنگ‌های پی در پی در میان سران ایل زند برای جانشینی وی، حاکمیت نیم‌بند و صوری ایران بر این منطقه، عملاً پایان پذیرفت.

در همان دوران روس‌ها، موفق به تحت‌الحمایه کردن هراکلیوس دوم، حکمران گرجستان، بر اساس عهدنامه گیورگیوسک در سال ۱۱۹۸ق. / ۱۷۸۳م. شدند. با امضای آن عهدنامه در واپسین سال‌های عمر سلسله زند، حکمران گرجستان نه تنها از پرداخت خراج مقرر به دربار ایران شانه خالی کرد، بلکه بهانه‌های لازم را برای مداخله‌های بعدی روس‌ها در دیگر مناطق قفقاز فراهم آورد. این پژوهش، با استفاده از روشی توصیفی و تحلیلی بر مبنای اسناد کتابخانه‌ای، بر آن است تا علاوه بر ترسیم چگونگی اوضاع قفقاز در زمان حاکمیت خان‌های زند بر بخش‌هایی از خاک ایران، به این سؤال پاسخ دهد که منطقه قفقاز و بویژه قفقاز جنوبی، چه جایگاهی در منش سیاسی کریم‌خان و دیگر خان‌های زند داشته است.

کلیدواژه‌ها

خان‌های زند / قفقاز جنوبی / گرجستان / قراباغ / کریم‌خان زند، شاه ایران، ۱۱۱۳-۱۱۹۳ ق.
هراکلیوس / پناه بیگ جوانشیر.

تحقیقات تاریخی

فصلنامه گنجینه اسناد: شماره ۷۸، (تابستان ۱۳۸۹)، ۴۷-۳۲

تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۸/۲۲ ■ تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۵/۱۸



خان‌های سلسله زند و مسئله قفقاز جنوبی

امیر آهنگران^۱

مقدمه

قفقاز، سرزمینی است به وسعت تقریبی بیش از نیم میلیون کیلومتر مربع که چهره طبیعی آن را، رشته کوه‌ها، دره‌ها و دشت‌های بین کوهی، تشکیل می‌دهد. این منطقه، از شرق به غرب به ترتیب بین دریای خزر و سیاه، از شمال به منطقه پستی به نام مانیچ و از جنوب، به ناحیه پستی که رودخانه کُر و ارس در آن جریان دارد و نیز فلات ارمنستان، محدود می‌گردد. کوه‌های جانبی، کوه‌های صخره‌ای، کوه‌های آب‌پخشان، دشت‌های ماورای قفقاز، فلات ماورای قفقاز، رشته کوه‌های قفقاز کوچک، کوه‌های تالش، دشت مغان، جلگه کُر- ارس، جلگه کولخیس، جلگه لنکران و دشت آرات و پستی‌ها و بلندی‌های آن را تشکیل می‌دهند. (امیر احمدیان، ۱۳۸۱، صص ۲۱-۲۲)

این سرزمین کوهستانی، از قدیم‌ترین ایام و از زمان سلسله‌های ایران باستان، نقش مهمی در تاریخ چند هزارساله ایران در تعامل با امپراتوری‌های همجوار آن ایفا کرده و در این میان حکمرانان ایرانی، همواره نقش ممتازی در تحولات اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، و مذهبی آن منطقه به عنوان بخشی از فلات تاریخی ایران داشته‌اند. منطقه قفقاز، بیش از هر زمان دیگری در دوره صفوی بود که نگاه حکمرانان ایران را به سوی خود متوجه ساخت. چنان‌که شیوخ صفوی همچون جنید و حیدر، با لشکرکشی‌هایی که به بهانه دستیابی به غنایم و در لفافه غزا صورت می‌گرفت، توجه به این منطقه را به عنوان سستی بعد از خود به یادگار گذاشتند و افزودن بر نوادگان آنان، دیگر سران سلسله‌های ایرانی

۱. کارشناس ارشد تاریخ جهان،
دانشگاه شهید بهشتی.



روی کار آمده بعد از صفویان، نیز از این سنت پیروی کردند و به فراخور گستره نفوذ خود، هر یک به نوعی در صدد اعاده حاکمیت ایران، بر آن منطقه برآمدند.

با سقوط اصفهان به دست افغان‌ها در سال ۱۱۳۵ق. و سال‌های پس از آن، دو دولت روس و عثمانی، با بهره‌برداری بیشینه از فرصت پیش‌آمده، بخش‌های وسیعی از خاک ایران را در قفقاز، شمال غرب و حاشیه خزر در میان خود تقسیم کردند. اما با ظهور نادر به عنوان سپهسالار شاه تهماسب دوم و بعد شاه ایران و تلاش‌های وی برای اعاده حاکمیت ایران بر آن مناطق و بویژه منطقه قفقاز، دولت‌های روس و عثمانی، نه تنها حاضر به بازگردانی آن مناطق شدند، بلکه تا زمانی که نادر در قید حیات بود، فکر تجاوز و دست‌درازی به منطقه قفقاز را، از مخیله خود بیرون کردند و منتظر فرصت‌های مقتضی در آینده ماندند.

۱. نام شهری در جمهوری کنونی آذربایجان- که در روایات، آن را ساخته انوشیروان می‌دانند و پس از ویرانی شماخی اصل و فایده شیروانات بوده است و سلاطین شروان شاهی در آن پادشاهی داشته‌اند. نباید آن را با شیروان خراسان- که زمانی بخشی از قوچان بوده است- اشتباه گرفت. (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۱۰، ص ۱۴۶۸۴)

۲. بعد از این که نادرشاه افشار، ولایت‌های قراباغ، گنجه، تفلیس و شیروان را متصرف شد، پناه بیگ ساروجلو جوانشیر، در سلک ملتزمان رکاب وی درآمد و صاحب منصب و حرمت شد. چند سال بدین منوال گذشت تا این که با بدگونی‌های بخیلان و حاسدان در داخل و خارج از دربار، نادرشاه نسبت به پناه بیگ بدگمان شد. پناه بیگ، با پی بردن به این موضوع در سال ۱۱۵۶ق. با خویشان و کسان خود به قراباغ متواری شد (جوانشیر قراباغی، ۱۳۸۴، صص ۸۳-۸۴؛ احمدی، ۱۳۸۴، صص ۴۷-۴۸). در کتاب قراباغ و پنج ملیک ارمنی، آمده است: بعد از این که نادر طایفه ساروجلو را از ترکان چادرنشین سمت راست رود کر- که به حشم داری و راهزنی مشهور بودند- برای جلوگیری از بروز اغتشاشات به سرخس خراسان کوچاند- پناه بیگ که یکی از اعضای این طایفه بود، به علت داشتن صدائی رسا، در دربار به شغل جارچی‌باشی‌گری نایل آمد و به جارچی‌پناه معروف گشت. او، مدتی به این کار اشتغال داشت تا این که به علت ارتکاب به گناهی نابخشودنی، محکوم به اعدام شد، ولی توانست به موقع فرار کند و در پناه ملیک الله‌قلی سلطان امیر جرابرت از ملوک پنجگانه ارمنی قراباغ قرار گیرد و تا مرگ نادر درامان بماند. (رافی، ۱۳۸۵، صص ۲۹-۲۸)

اوضاع قفقاز از مرگ نادر تا روی کار آمدن کریم‌خان

با مرگ نادر و جنگ‌های جانشینی بعد از وی در میان فرزندان، عموزادگان و برخی از سرداران نادری چون کریم‌خان زند، آزادخان افغان و محمدحسن خان قاجار، اوضاع کشور و بویژه مناطق قفقاز آشفته شد؛ به طوری که لشکریان ایران، از شیروان^۱ و داغستان خارج شدند و در هر منطقه، صاحب حشمتی دم از استقلال زد. چنان که حسینعلی‌خان، حاکم قبه و سالیان، غالب نواحی مناطق یاد شده را مطیع خود ساخت و در سوی دیگر اهالی دربند، محمدحسن بیگ قورچی را به خانی برگزیدند و میرزامحمدخان از مقربان نادر، مملکت باکو را مستقلاً تصرف کرد و اهالی شماخی، حاجی محمد زرنوائی را به حکومت برداشتند. پسران عسکر بیگ بن الله‌ویردی، در میان ایالات شیروان علم طغیان برافراشتند و حاجی چلبی- که در عهد نادر گاهی مطیع و گاهی عاصی می‌شد- محالات شکی‌وارش و قبله را مطیع خود ساخت. پناه‌بیگ جوانشیر- که در عهد نادر فراری بود و در شکی و شیروان به سر می‌برد- با جنگ‌های پیاپی در قراباغ، از پل خدا آفرین تا نواحی همجوار را چون اردبیل به دست گرفت و در واقع، موفق‌تر از همه مدعیان عمل کرد. (آقا قدسی، ۱۳۸۲، صص ۲۰۱-۲۰۲)

در سال ۱۱۶۱ق. ۱۷۴۸م. امیر اصلان‌خان سردار- که از سوی علیقلی خان عادلشاه، برادرزاده و جانشین نادر به سرداری آذربایجان منصوب شده بود- با ابتکار شخصی خود و گرفتن خلعت و مقام خانی قراباغ از عادلشاه برای پناه بیگ جوانشیر، توانست وی را- که از مدعیان مذکور بود- به اطاعت از شاه افشار قانع سازد. (جوانشیر قراباغی، ۱۳۸۴، صص ۹۱-۹۲؛ پورصفر، ۱۳۷۷، صص ۱۳۲-۱۳۳؛ احمدی، ۱۳۸۴، صص ۵۴-۵۵)



اوضاع در دیگر نواحی قفقاز، چنین بود که شاهوردی خان زیاد اوغلی، گنجه را مالک شد و سرخای خان غازی قموقی، از اواخر عهد نادر حکومت را به پسر خود محمدخان واگذاشت و در قریه کطروخ، در ده فرسخی غازی قموق، در کنج عزلت به عبادت می‌پرداخت. در سال ۱۱۶۲ق. / ۱۷۴۹م. هراکلیوس دوم حکمران گرجستان، به بهانه مشاوره درباره دفع حاجی چلبی، با شاهوردی خان زیاد اوغلی و پناه بیگ جوانشیر و کاظم خان قراذغی و حسینعلی خان ایروانی و حیدرقلی خان نخجوانی، در نزدیکی گنجه ملاقات کرد و همه را یکجا دستگیر کرد و در صدد تحکم بر آنان بر آمد. اما حاجی چلبی با کمک آقارضی بیگ در نیم فرسخی گنجه، هراکلیوس را شکست داد و خان‌های مذکور را آزاد ساخت. (آقاقدسی، ۱۳۸۲، صص ۲۰۲-۲۰۳)

علیقلی خان عادلشاه، برای برقراری روابط دوستانه با گرجستان، کتوان [Ketevan]، دختر تیمورزا را به زنی گرفت. اما میان وی و عادلشاه و برادرش ابراهیم میرزا اختلاف افتاد و او با پشتیبانی امیر اصلان خان سردار، عادلشاه را شکست داد و با عنوان ابراهیم شاه بر تخت سلطنت افشاریان نشست. در همان زمان، دوباره شورش‌هایی در گرجستان در گرفت و عده‌ای به تحریک ابراهیم شاه، بر ضد تیمورزا و هراکلیوس سر به شورش برداشتند. چندی بعد ابراهیم شاه با اصلان خان نیز بنای دشمنی نهاد. دو نامبرده، پادشاهی نواحی تحت نفوذشان را حق خود می‌دانستند و به نام خویش سکه می‌زدند. سرانجام نبردی میان این دو در گرفت که در آن، اصلان خان شکست خورد و ابراهیم شاه برای به دست آوردن دل گرجیان، تمام املاک کلیسایی را به آنتوان، اُسقف گرجستان، واگذار کرد. ابراهیم شاه نیز، در ۱۱۶۲ق. در تفلیس سکه‌ای ضرب کرد که روی آن چنین نوشته شد:

سکه صاحبقرانی زد به توفیق اله همچو خورشید جهان افروز، ابراهیم شاه (انوشه، ۱۳۸۲، ج ۵، ص ۱۶۲)

بعد از این که در اواخر سال ۱۱۶۲ق. ابراهیم شاه به دست شاهرخ مغلوب و کشته شد، چند سال بعد در سال ۱۱۷۰ق. در تفلیس به نام شاهرخ سکه‌ای ضرب گردید که در روی آن، تک بیتتی با این مضمون درج بود:

سکه‌ای زد در جهان به نام خدا شاهرخ، کلب آستان رضا. (انوشه، ۱۳۸۲، ج ۵، ص ۱۶۲)

البته در زمان شاهرخ، اوضاع آذربایجان، عراق و فارس چنان آشفته بود که پناه‌بیگ جوانشیر نیز کمر همت بست و ولایات گنجه، ایروان، نخجوان و اردبیل را متصرف شد و خان‌های آن جا را یا مطیع خود کرد و یا از سوی خود خان‌هایی بر این مناطق گماشت؛ چنان که در گاهقلی بیگ ساروجلو را به حکومت اردبیل منصوب کرد. (جوانشیر قراباغی، ۱۳۸۴، ص ۹۲؛ احمدی، ۱۳۸۴، ص ۵۵)

در دوره حکومت نود روزه شاه سلیمان ثانی نیز - که پس از خلع موقت شاهرخ افشار به وسیله بزرگان دریاری، بر تخت سلطنت نشست - انتصابات در مناطقی از قفقاز صورت گرفت، از جمله این گمارش‌ها - که بیش تر شکل ابقا داشت - موردهای زیر نام بردنی است: « سپاهسالاری چخور سعد و گنجه و قراباغ و ملک خمسه تا سر حد قپلانکوه به فتحعلی خان افشار ارومی و خدمت گرجستان، به تهمورث میرزا، برادر محمد قلی میرزا با خلعت و تاج مرصع و [.....] و همچنین، قرچقای خان قلماق - که در ایام نادرشاه به سفارت روس رفته بود - به حکومت دربند مقرر گشت. » (مرعشی صفوی، ۱۳۲۸، صص ۱۲۰ - ۱۲۱)

در واقع با مرگ نادر و سالیان بعد از وی، نظارت حکومت مرکزی بر مناطق قفقاز به سستی گرائید. چنان که در آذربایجان - اران، قدرت به دست خان نشین های محلی چون خان نشین باکو، گنجه، قراباغ، کوبان، نخجوان، شماخی و تالش افتاد و در گرجستان و دیگر نقاط قفقاز نیز، چنین شد. شاید بتوان ابراز کرد که سلطه ایران بر مناطق قفقاز و بویژه آذربایجان، عملاً پایان یافت و حاکمان محلی، به صورت خان نشین های بومی نیمه مستقل و یا عملاً مستقل، تنها پیوندهای سستی با فرمانروایان حاکم بر ایران تا ظهور کریم خان برقرار کردند. در همان سال ها بود که آنان، بتدریج نزدیک شدن به حکومت تزاری روسیه را، نیازی مبرم برای مقابله با اجحاف فرمانروایان ایرانی، در خود احساس کردند. (آهنگران، ۱۳۸۷، ص ۴۸)

اوضاع قفقاز مقارن با ظهور کریم خان

از سال ۱۱۶۱/۱۷۴۸ تا ۱۱۷۶ق. / ۱۷۶۳م. کشمکش و آشوب در میان خان های ولایات قفقاز برقرار بود و هر کدام، سعی در غلبه بر دیگری یا اتحاد با دیگری، برای چیرگی بر آن دیگر داشتند. حتا در جنگ های جانشینی بعد از مرگ نادر - که بین سرداران ارشد وی چون کریم خان، آزادخان افغان و محمد حسن خان قاجار و دیگران روی داد - مناطق قفقاز و بویژه آذربایجان، از این کشمکش ها به دور نبود. چنانچه پس از کشته شدن نادر، آزادخان افغان از هرج و مرج اوضاع بهره جست و با داعیه سلطنت، آذربایجان و گرجستان را تسخیر کرد و نخجوان را زیر سیطره خود گرفت. در سال ۱۱۶۹ق. محمد حسن خان قاجار، به سوی آذربایجان روان شد و آن نواحی را تا ایروان در سال ۱۱۷۰ق. متصرف شد و حکومت نخجوان را به پسرش آقا محمدخان داد. اما سرانجام با کشته شدن محمد حسن خان قاجار در جنگ با نیروهای اعزامی کریم خان زند، حکومت نخجوان به دست خان های محلی و از جمله طایفه کنگرلو افتاد. (انوشه، ۱۳۸۲، ج ۵، ص ۵۶۱)



محمدحسن قاجار قبل از رویارویی با لشکریان کریم‌خان زند، حدود یک ماه پناه‌بیکر جوانشیر را در قلعه شوشی قراباغ محاصره کرد که نه تنها نتیجه مقتضی نصیبش نشد، بلکه با غارت شدن آشکار و نهان اسب و استر و دیگر چهارپایان اردویش به دست اهالی قراباغ، سپاهیان‌ش آسیب‌های فراوانی متحمل شدند (جوانشیر قراباغی، ۱۳۸۴، ص ۹۴). شاید این امر راه، تا حدی بتوان یکی از دلایل تضعیف محمدحسن خان قاجار در شکست و کشته شدن به دست لشکریان خان زند به شمار آورد.

از نوشته‌های جان پری بر می‌آید که، احتمالاً قبل از لشکرکشی کریم خان به آذربایجان، اولین مداخله وی در اوضاع قفقاز به سال ۱۱۷۴ ق. / ۱۷۶۱ م. باز می‌گردد. چون که در آن سال ساکنان شهر شماخی باستانی، از او خواستند که نامزد حکومتیشان را - که محمد سعید نام داشت - به عنوان خان محل در مقامش برقرار سازد. پاسخ مساعد به این خواسته داده شد. لذا شهرنشینان شماخی، حاجی محمدعلی، فرمانروای منفور آن جا را - که منصوب نادر بود برکنار کردند و محمد سعید را، برای به دست گرفتن حکومت فراخواندند. (۱۳۸۳، ص ۳۰۲)

در آذربایجان، فتحعلی خان افشار، یکی از سرداران نادری بود که بعد از چندی موافقت با آزادخان و سرانجام غلبه بر وی و استیلا بر آذربایجان، دستخوش غرور کاذب شد. چنان‌که بر زبان آورده بود که: «نه از طایفه ارشلو، از جماعت قرقلو پست ترند و نه شخص و اراده ما از عزم و همت نادری کوتاه‌پایه و فرودست تر؛ همچنان که طلوع کوکب دولت او از خراسان بود، سطوع اختر شوکت ما از آذربایجان است. تا این که حقیقت احوال و دواعی ضمیر او، از فحواوی مضامین عریضه جمعی از عظمای سرخیلان مملکت آذربایجان، خصوصاً پناه‌خان، بزرگ ایل جوانشیر ساکن قراباغ، که فتحعلی خان لشکر سر قلعه او کشیده و مجموع قرا و محال تابعه او را تاخت و غارت کرده بود، به عرض کریم خان می‌رسد.» (غفاری کاشانی، ۱۳۶۹، صص ۱۵۷-۱۵۸)

کریم‌خان اولین بار در سال ۱۱۷۴ ق. به طرف آذربایجان - که رکنی از چهار رکن ممالک محروسه بود - لشکر کشید و تنها به علت نداشتن اسباب قلعه‌گیری، مجبور به مصالحه با فتحعلی خان شد (غفاری کاشانی، ۱۳۶۹، ص ۱۹۲). این، در حالی است که منابع نه تنها از مصالحه میان خان زند و فتحعلی خان افشار سخنی به میان نمی‌آورند، بلکه به شکست و کشته شدن عسکرخان برادر کریم خان زند - که فرماندهی سپاه اعزامی را بر عهده داشت - در اولین لشکرکشی خان زند علیه فتحعلی خان اشاره می‌کنند. (جوانشیر قراباغی، ۱۳۸۴، صص ۹۷-۹۸؛ رافی، ۱۳۸۵، صص ۴۸-۴۹؛ احمدی، ۱۳۸۴، صص ۶۰-۶۱)

کریم‌خان، دومین بار در سال ۱۱۷۵-۱۱۷۶ ق. به عزم تسخیر آذربایجان، روانه آن دیار شد. در میانه راه با فرستادن معتمدی به سوی پناه‌خان جوانشیر، وی را به اتحاد علیه فتحعلی خان



افشار- که با نقض عهد، فرزندش ابراهیم خلیل آقا را به گروگان گرفته بود- تحریک و تحریض کرد. پناه‌بیگ جوانشیر، برای رهانیدن پسر خود از دست فتحعلی خان افشار، به خان زند پیوست و در تسخیر ارومیه و اسارت فتحعلی خان، مساعدت‌های زیادی به وی کرد. وکیل، پسر او، ابراهیم خلیل آقا را با لقب خانی، به حکمرانی قراباغ گماشت و خود پناه‌خان را، جزو ملتزمان رکاب خود قرار داد، تا این که در شیراز درگذشت^۱. (آقا قدسی، ۱۳۸۲، صص ۲۰۵-۲۰۶؛ غفاری کاشانی، ۱۳۶۹، ص ۲۱۲؛ احمدی، ۹۹؛ احمدی، ۱۳۸۴، صص ۶۱-۶۲)

کریم‌خان، بعد از آسوده شدن از گرفتاری‌های آذربایجان و جهت افزایش متصرفاتش در شمال غرب، عازم آن سوی رودخانه ارس از جمله شیروانات، سالیان، بادکوبه، شاپوران و دربند باب‌الالباب شد (نامی اصفهانی، ۱۳۶۸، ص ۴۹). خان زند- برای منظورهای که در سر داشت- در صدد جلب پشتیبانی حاکمان محلی برآمد. چنان که با ورود به قراباغ، با فتحعلی خان دربندی حاضر به اتحاد سیاسی از راه پیوند زناشویی شد و هراکلیوس، با قول رها کردن آزادخان، در خدمتش قرار گرفت (پری، ۱۳۸۳، ص ۳۰۵). در همان زمان، خان زند در حالی که نقشه‌هایی برای دستیابی به ماورای قفقاز در سر داشت، با شورش زکی خان زند مواجه شد و بناچار به لشکرکشی خود به آن منطقه پایان داد و اشخاصی چون فتحعلی خان افشار، کاظم خان قراچه داغی، پناه‌خان جوانشیر، نجفقلی خان، شهباز خان دنبلی و خانواده احمدخان برادر وی و حاجی علی محمدخان مراغه‌ای، حاجی خان کنگرلوی نخجوانی، برادرزادگان حسینعلی خان ایروانی، رضاقلی خان گنجه‌ای، برادر شاهرودی خان قاجار، زیاد اوغلی بیگلربیگی قراباغ و امیرگونه‌خان افشار ایرلوی طارمی و دیگر ریش سفیدان و سرخیلان ایلات افشار ارومی و شقاقی و شاهسون را، به گروگان و اسارت گرفت و با خود به شیراز برد (نامی اصفهانی، ۱۳۶۸، صص ۵۰-۵۱؛ پری، ۱۳۸۳، صص ۲۹۹-۳۰۰؛ پورصفر، ۱۳۷۷، ص ۱۳۲). سیاست خان زند در گرفتن این گروگان‌ها، بیش‌تر تداعی‌کننده منش سیاسی صفویان و حتا شخص نادر و ادامه‌دادن سنت شاهان ایران بود. خان زند، قصد داشت با این اقدام، علاوه بر این که از طغیان و سرپیچی احتمالی آن خاندان‌های حکومتگر علیه حکومت مرکزی جلوگیری نماید، بلکه برای مواقع مقتضی از وجود آنان، به عنوان ابزاری جهت قبولاندن اوامر و خواسته‌های خود بر فرزندان و خویشان آنان بهره بگیرد.

هنگامی که خان زند در ماورای ارس حضور داشت، انتشار خبر طغیان زکی خان زند برای دستیابی به سلطنت و آمدنش به سوی اصفهان برای اغوای طایفه بختیاری، کریم‌خان را واداشت تا با همه امیران و سپاه خود، برای دفع زکی خان عازم ایران مرکزی گردد (آقا قدسی، ۱۳۸۲، ص ۲۰۶؛ غفاری کاشانی، ۱۳۶۹، ص ۲۱۲؛ نامی اصفهانی، ۱۳۶۸،

۱. در حالی که منابعی چون: جوانشیر قراباغی، ۱۳۸۴، ص ۹۹؛ آقا قدسی، ۱۳۸۲، صص ۲۰۵-۲۰۶؛ غفاری کاشانی، ۱۳۶۹، ص ۲۱۲؛ احمدی، ۱۳۸۴؛ پورصفر، ۱۳۷۷، ص ۱۳۲؛ در باره مرگ پناه‌خان هیچ مطلبی ذکر نکرده‌اند. رافی درباره مرگ وی چنین نوشته است: زمانی که پناه‌خان جوانشیر بعد از دو سال اقامت در شیراز، پی برد که کریم‌خان زند نه تنها پسرش را رها نمی‌کرد، بلکه به او اجازه بازگشت هم نمی‌داد، تظاهر به مرگ کرد، آن چنان که او را در تابوت گذاشتند. افراد وی به کریم‌خان گفتند که پناه‌خان وصیت کرده است که او را در سرزمین خود دفن کنند و تقاضا کردند جسد پناه‌خان را به قراباغ انتقال دهند. کریم‌خان- که متوجه نیرنگ پناه‌خان گردیده بود- گفت: لازم است جنازه با تشریفات خاص حمل گردد و چون جسد در راه متعفن می‌شود، بهتر است مومیائی شود. به فرمان کریم‌خان، پناه‌خان را زنده زنده طبق روش معمول مومیائی کردند، سپس جسد او را تحویل افراد او دادند و جنازه، به قراباغ حمل گردید. به این ترتیب، پناه‌خان در سال ۱۱۷۶ ق. دار فانی را وداع گفت.

صص ۴۹-۵۰). خان زند بعد از رسیدن به اصفهان و فرو نشاندن غائله زکی خان، به علت مواجه شدن با مشکلاتی چون مسئله عرب‌های بنی کعب، شورش میرمهنا، دست‌اندازی عرب‌های عمان به جزایر جنوبی ایران و برخورد با دولت عثمانی بر سر مسئله بصره، دیگر مجالی برای توجه به قفقاز نیافت (شعبانی، ۱۳۷۸، صص ۱۹۱، ۱۹۵، ۱۹۷ و ۲۰۱). در واقع، از همان زمان به علت مشکلات یاد شده- چنان‌که از غالب منابع برمی‌آید- نه تنها دیگر هیچ‌یک از فرمانروایان محلی نیازی به اعلام بیعت رسمی و یا دادن گروگان به خان زند پیدا نکردند، بلکه در مورد پرداخت مالیات سالانه به دربار زند نیز، از سیاست شانه‌خالی کردن بهره‌بردند و حاکمیت زندیان بر قفقاز جنوبی و ماورای ارس، از اواخر حکومت کریم خان به بعد بیش‌تر شکل صوری به خود گرفت.

در زمان کریم خان، تنها ارتباطی که با گرجستان برقرار شد، این بود که وی، محمدزمان خان بیگدلی شاملو و عبدالغفار سلطان عبداللوی شاملو را به سوی گرجستان فرستاد و از هراکلیوس، والی گرجستان، خواهان استرداد آزادخان افغان شد. زیرا آزادخان بعد از شکست‌های متوالی- که از کریم خان و دیگر مدعیان سلطنت خورد- در نهایت به هراکلیوس، والی گرجستان، کاخ و کارتیل پناهنده شده بود و دو سال در تغلیس به مصاحبت و مؤانست با هراکلیوس به‌سربرد (گلستانه، ۱۳۴۴، صص ۴۶۸-۴۶۹؛ غفاری کاشانی، ۱۳۶۹، صص ۲۰۹-۲۱۰). در جواب درخواست کریم خان، هراکلیوس یک نفر از عموزادگان خود را همراه با جمعی دیگر، با نامه‌ای مبنی بر اظهار اخلاص و بندگی و خراج‌گذاری به همراه آزادخان و امیران، روانه دربار خان زند کرد و خان زند نیز در پاسخ، فرستادگان هراکلیوس را با خلعت‌های خاص روانه گرجستان ساخت. (غفاری کاشانی، ۱۳۶۹، صص ۲۱۰-۲۱۲)

در فاصله بازگشت کریم خان از آذربایجان در سال ۱۱۷۶ق. تا سال ۱۱۸۸ق.، این فتحعلی خان قبه‌ای بود که نسبت به دیگر رقیبان و مدعیان قدرت در مناطق قفقاز، از قدرت بیش‌تری برخوردار بود (آقاقدسی، ۱۳۸۲، ص ۲۰۷). وی- که در سال ۱۱۷۱ق. ۱۷۵۸م. به جای پدرش حسینعلی خان نشسته بود- بر اثر اردوکشی‌ها، دسیسه‌ها، پیوندهای زناشوئی و پیدا کردن متحدانی، قلمروی خویش را چنان گسترش داد که حوزه نفوذش تمام سرزمین گرجستان را در بر گرفت و از سمت جنوب با ایران، از سمت شمال با روسیه و از سمت غرب با گرجستان، هم‌مرز بود. (پری، ۱۳۸۳، ص ۳۰۰)

محمد هاشم آصف، در مورد اقدامات کریم خان در آذربایجان و بخش‌هایی از قفقاز نوشته است: «در مدت هفت سال، کوشش بسیار نمود و مشقت بیش از حد کشید تا آن که به مردی و مردانگی و رشادت و فرزاندگی و جنگ و جدل و لطایف الحیل و زبردستی و



کاردانی، ارومیه و مراغه و اردبیل و خوی و تبریز و وان و سلماس و شکی و شماخی و قبه و بادکوبه و دربند و دمرقاپی و ارمنیه و تغلیس و آغسفه و همه گرجستان و گنجه و همه شیروانات و زنجان و حدود تالش و داغستان و قراداغ و شوشی و قراباغ و جار و سموق و چرکس و غزله و سرحدات لگزی راه، و مابقی آن مملکت با برکت راه، در حیطة ضبط و تصرف خود درآورده و همه را به پهلوانی و کاردانی مسخر نمود» (آصف، ۱۳۸۲، ص ۳۰۶). همچنین، وی از حاکمان و بیگلربیگی‌های کریم‌خان، در مناطق قفقاز، این گونه نام برده است: «عالیجاه اراکلی خان والی گرجستان، عالیجاه فتحعلی خان در قبه بیگلربیگی با عظمت و جلال و مطابعت بر همه بلاد آذربایجان، عالیجاه مصطفی خان شروانشاه در شهر شیروان و عالیجنابان شمخال خان و سرخای خان حاکم در داغستان» (آصف، ۱۳۸۲، ص ۳۰۶)

مداخله روس‌ها در مناطق قفقاز

در زمان کریم‌خان و دیگر خان‌های زند- که بعد از وی، به صورت مستعجل و یکی پس از دیگری در رأس قدرت قرار گرفتند- سفیرانی از سوی حکومت تزاری به دربار ایران آمدند. چنان که در ماه شوال سال ۱۱۸۰ق. مستر اسکیب [Skip]، فرستاده پادشاه خورشیدکلاه روس، با نامه «مخالفت انتمائی که از جانب آن پادشاه گلشهرشهرت و فرنگیس‌رتبت» و هدایای شایسته‌ای که آورده بود، وارد دربار خان زند گردید و بعد از یک ماه اقامت در دربار زند و گرفتن جواب نامه، با هدایای ویژه‌ای بازگشت. چنان‌که بر می‌آید، متأسفانه غفاری کاشانی، نه از انگیزه ملکه روسیه در ارسال نامه و نه از هدف خان‌زند در دادن پاسخ به آن نامه، هیچ ذکری به میان نیاورده است. (غفاری کاشانی، ۱۳۶۹، صص ۲۸۶ - ۲۸۷)

در سال ۱۱۸۲ق. ۱۷۶۷م. رعایا و ایلیاتی‌های خان‌نشین نخجوان، از وکیل خواستار تنبیه حسینعلی خان، به خاطر گردن نهادن بر اجحافات هراکلیوس شدند. کمی پس از این، اطلاع داده شد که نیروهای روسیه، در بخش‌هایی از گرجستان چون ایمرتی، کارتیل و کاخت، حضور به هم رسانیده‌اند. وزارت خارجه روسیه، در سال ۱۱۸۴ق. ۱۷۷۰م. به خاطر پیشگیری از واکنش وکیل، بوگولی را به سمت کنسول آن دولت در رشت گماشت و دستور داد که طی نامه دوستانه‌ای، به وکیل و فتحعلی خان دربندی و دیگر بزرگان ایران شرحی بنویسد و آنان را مطمئن سازد که حمایت دولت روسیه از سلیمان و هراکلیوس، منحصرأ یک رشته عملیات موقتی به خاطر جلوگیری از پیشرفت‌های عثمانی می‌باشد و ملکه روسیه، هیچگاه به سرزمین ایران نظری ندارد. معلوم نیست کریم‌خان، نامه مذکور را دریافت داشته باشد؛ ولی در هر صورت در همان سال، در جواب نامه‌نگاری‌های

هراکلیوس دایر بر شکایت از پاشای قارص، نامه‌ای به وی نوشت و طی آن، به والی گرجستان یادآور شد که از حملات مرزی خودداری ورزد و از جلب کمک و مساعدت روسیه، صرف‌نظر کند. هراکلیوس، در پاسخ هر دو مورد و جنگ‌هایش با دولت عثمانی، چنین گفت که اتحادش با روسیه مصلحتی متهورانه به خاطر منافع ایران است و نبردهایش با عثمانی نیز، به موجب پس‌گرفتن سرزمین‌های پیشین ایران می‌باشد. (پری، ۱۳۸۳، صص ۳۰۲-۳۰۳)

هراکلیوس، با همه احترامات سیاسی که نسبت به وکیل رعایت می‌کرد، هیچ نوع تعهدی برای پذیرش اجرای دستورهایش و یا بیعت با وی، در نظر نداشت و کریم‌خان نیز، در این باره اقدامی نکرد. وکیل، گرفتار شورش ایل قاجار و جنگ با عرب‌های عمان شده بود و در موقعیتی نبود که به مسئله گرجستان بپردازد. چنان که ژوزف امین، ملی‌گرای ارمنی روایت کرده است، وقتی از سوی کریم‌خان، برای مطالبه خراجی مرکب از تحویل تعدادی دختر و پسر جوان گرجی، سفیری وارد شده بود، هراکلیوس به گونه‌ای تحقیرآمیز، از پذیرفتن او خودداری ورزید. (پری، ۱۳۸۳، ص ۳۰۳)

کریم‌خان، در برابر تابعان متمرزش در قفقاز، سیاست دوگانه‌ای اعمال می‌کرد: یکی پیوند از راه ازدواج و دیگری، اعمال دسیسه‌های سیاسی؛ و این‌ها باعث انصراف و کیل شده بود. پیشنهاد ازدواج میان پسر بزرگ کریم‌خان معروف به ابوالفتح‌خان، گرچه ظاهراً مورد قبول فتحعلی‌خان دربندی قرار گرفت، ولی هرگز عملی نشد.^۱ در سال ۱۱۸۱ ق. / ۱۷۶۷ م. الکساندر- که مدعی تاج و تخت گرجستان بود- از پیش هراکلیوس گریخت و به شیراز پناهنده شد. کمی پس از حادثه دربند، وکیل هدایائی به اوسمی^۲ قراقیتاق فرستاد و او را به تهاجم به گرجستان و استقرار الکساندر تشویق کرد. اوسمی، کاملاً علیه ائتلاف فتحعلی‌خان و شماخی به‌پاخاست. اما او نیز برای اقدام به جنگ، بیش از وکیل آمادگی نداشت و مدعی تاج و تخت گرجستان، تا مدت زمانی پس از مرگ وکیل، در شیراز اقامت داشت. (پری، ۱۳۸۳، ص ۳۰۴)

در دربندنامه وزیرف، در خصوص گرایش‌های فتحعلی‌خان به دولت روسیه، آمده است: «هرچند اعیان دولت، فتحعلی‌خان را تحریض به اطاعت از شاه ایران نمودند، او قبول نکرده، مکرر فرمودند که من، نوکر اخلاص‌مند اینمرا تورا (امپراتور) اعظم روسیه می‌باشم. چنانچه چنگیزخان مغول، در زمان تقسیم ولایت، آن صفحات را به ید اختیار فرزند اکبر خویش جوچی، مفوض داشته که حالا بالفعل مملکت جوچی - که عبارت از غازان و مضافات آن است- در ید اقتدار پادشاه ذوی‌الاقتدار روسیه می‌باشد، این صفحات هم تبعالها تعلق به اینمرا تورا اعظم روسیه دارد» (وزیرف، ۱۳۸۶، ص ۵۰). در واقع،

۱. کریم‌خان، یکی از خواهران فتحعلی‌خان را به نام فاطمه‌خانم، برای پسرش ابوالفتح‌خان خواستگاری کرده بود، اما پیش از این که این وصلت صورت گیرد، کریم‌خان در گذشت. پورصفر ۱۳۷۷، ص ۶۲

۲. عنوان موروثی حکام قیتاق (بخشی در داغستان) - که خود را از نسل فاتحان عرب می‌دانستند- «اوسمی کبیر» بود. مرکز حکومت مورثی قیتاق و محل سکونت اوسمی، روستای باشلی بود. خاندان اوسمیان قیتاق، در اواسط قرن یازدهم هجری به دو گروه بزرگ و کوچک تقسیم شدند که گروه بزرگ در روستای مجالس و گروه کوچک، در روستای ینگی‌کند سکونت داشتند. میان این دو گروه، بر سر دستیابی به اوسمگیری قیتاق، همواره رقابت وجود داشت؛ تا این که سرانجام گروه کوچک فرصتی یافت و گروه بزرگ‌تر خاندان اوسمیان را قتل عام کرد و حکومت قیتاق را تماماً به دست آورد. (پورصفر، ۱۳۷۷ صص ۷۳-۷۲)

تحریک اوسمی قراقیتاق علیه هراکلیوس و تجاوز اوسمی به قلمرو فتحعلی خان قبه‌ای، باعث گسست بیش‌تر در روابط آن دو با حکومت مرکزی ایران و گرایش به استقلال طلبی و نزدیک‌شدن به روسیه شد. خان زند، با این اقدام- چنان‌که وقایع بعدی نشان می‌دهد- ناخواسته، زمینه را برای نفوذ هر چه بیش‌تر روس‌ها در قفقاز جنوبی فراهم آورد.

چنان‌که فتحعلی خان قبه‌ای، میرزاییگ بیات دربندی را به رسالت و استدعای حمایت، به دربار ملکه روس، کاترین دوم فرستاد. در همین راستا در سال ۱۱۸۹ق. / ۱۷۷۵م. جمعی از روسیه به سرکردگی ژنرال مایور، برای کمک به او و تنبیه امیر حمزه اوسمی- که در سال قبل سیاح نامدار روس، هم‌لین را محبوس و از زندگانی مایوس کرده بود- مأمور گشتند. اوسمی، در یک فرسخی باشلی با هیئت به لشکر روس حمله برد، اما مغلوب گشت و متواری شد و لشکر فتحعلی خان نیز، قریه‌های ترکمانان را غارت کرد و به دربند برگشت. (آقا قدسی، ۱۳۸۲، ص ۲۰۹)

وقایع سال ۱۱۹۰ق.، نشان داد که فتحعلی خان قبه‌ای، بعد از رخداد‌های یاد شده، بار دیگر به تبعیت خان زند گردن نهاده‌است. زیرا زمانی که پس از وقایع بصره، روس‌ها قصد داشتند برای تصرف بخش‌هایی از خاک عثمانی نیروهای خود را در دربند پیاده کنند، خان زند با آگاهی از آن امر، ضمن ارسال نامه‌ای، فتحعلی خان را مأمور جلوگیری از پیاده شدن سپاه روسیه کرد و فتحعلی خان ضمن رد درخواست روس‌ها برای دادن اجازه عبور، جواب قطعی را موکول به اجازه کریم‌خان کرد و سرانجام با تقسیم بموقع سپاه خود و شبیخون زدن به روس‌ها، شکست سختی به آنان وارد ساخت. (ورهرام، ۱۳۳۸، ص ۱۹۹)

وقتی میانه کریم‌خان با دولت عثمانی بر سر مسئله بصره به هم خورد، روس‌ها، در سال ۱۱۹۲ق. / ۱۷۷۸م. سفیری به شیراز فرستادند و پیشنهاد اتحاد علیه آن دولت را کردند. خان زند نیز، از این پیشنهاد استقبال کرد ولی اجل مهلتش نداد که آن را عملی سازد (هوشنگ مهدوی، ۲۵۳۵، ص ۱۷۹). هر چند در منابع مختلف مربوط به دوره زندیان اشاره روشنی به درخواست‌های روس‌ها از خان زند و خواسته‌های متقابل خان زند از روس‌ها نشده است، اما همچنان که حوادث پیش آمده در سال ۱۱۹۲ق. نشان داد، احتمالاً از دلایلی که کریم‌خان را به پذیرش این پیشنهاد واداشت، کشته شدن محمدعلی خان زند در بصره بود که خان زند را سخت متأثر ساخت و علاوه بر آن، قصد داشت در اتحاد با روس‌ها، ضربه بیش‌تری بر عثمانی وارد کند. از سوی دیگر، احتمالاً هدف روس‌ها از ارسال آن سفیر، جلب نظر کریم‌خان برای استفاده از مناطق سرحدی جنوب قفقاز، جهت مقابله با دولت عثمانی بوده‌است.



اوضاع قفقاز در زمان جانشینان کریم‌خان

در مورد اوضاع قفقاز بعد از مرگ کریم‌خان تا پایان سلسله زند، جز یک رشته اطلاعات پراکنده، اطلاعات دقیق و مؤثری در منابع ذکر نشده است. پس از درگذشت کریم‌خان در سال ۱۱۹۳ ق. / ۱۷۷۹ م.، هراکلیوس - که از اوضاع آشفته ایران خبردار شده بود - ایروان و گنجه را دستخوش تاخت و تاز کرد و قدرتش تا بدان جا رسید که حکمرانان خوی، نخجوان، تبریز و ارومیه، برای وی هدایائی فرستادند و اظهار بندگی کردند. هراکلیوس همچنین، از فرصت پیش آمده بهره جست و بیش از پیش خود را به روس‌ها نزدیک کرد. (انوشه، ۱۳۸۲، ج ۵، ص ۱۶۲)

در سال ۱۱۹۷ ق. یعقوب ارمنی از جانب پادشاه خورشیدکلاه روس، به رسم سفارت به نزد علیمردان خان زند آمد و از خان زند خواست تا به نیروهای روسی، برای رفتن به سوی قارص و ارزنة الروم در قلمرو عثمانی اجازه عبور داده شود. همچنین خواست که لگزیه داغستان را - که اغلب از حد خود تجاوز می‌کردند و همواره به جمعی از گوشه‌نشینان حوزه بلاد نصارا دست می‌یازیدند - تنبیه و تأدیب گرداند و به همین منظور، پادشاه ایران به حاکمان باکو و دربند و غیره، فرمان دهد که از آن طرف، راه فرار این طایفه را سد نمایند و به وسیله این امور، زمینه اتحاد و یک‌جهتی فیما بین را فراهم آورد. اما خان زند، در جواب نامه تزار روس، با خاطر نشان کردن عهد و موثیق میان ایران و عثمانی، از اجازه عبور از راه ارزنة الروم و قارص، با آوردن عذر خودداری کرد و در خصوص تنبیه اشرار داغستان، فتحعلی خان، بیگلربیگی شیروانات را، مأمور بستن ابواب فرار جماعت لگزیه کرد. همچنین، محمد خان مکرری را، به رسم سفارت، همراه با سفیر روس عازم دربار روسیه ساخت. (غفاری کاشانی، ۱۳۶۹، صص ۶۶۱ - ۶۶۳)

زمانی که با انعقاد معاهده قینارجه در ۱۱۸۸ ق. / ۱۷۷۴ م. بین روس و عثمانی، عثمانی از هرگونه ادعای رسمی بر ایمرتی و گرجستان دست کشید و رود کوبان به عنوان مرز روسیه و عثمانی معین شد، از آن پس مانع اصلی گسترش نفوذ روسیه در گرجستان، ایرانیان بودند. سرانجام با اقدام سال ۱۱۹۸ ق. / ۱۷۸۳ م. علیمردان خان زند، برای اعاده حاکمیت ایران بر گرجستان و تقاضای کمک هراکلیوس از روس‌ها، بهانه لازم برای دولت روسیه فراهم آمد. ژنرال پاول پوتکمین [Pavel Putkmin]، فرمانده نیروهای روسیه در قفقاز، از فرصت استفاده کرد و دست به کار شد. وی در نخستین اقدام خود، دژی در سرچشمه رود ترک بر پا کرد. سپس آن را با احداث سلسله استحکاماتی، به دژ مزدوک از دیگر دژهای روس‌ها در کناره رود ترک، مرتبط ساخت و نیروهائی را در آن مستقر ساخت، و آن را ولادی قفقاز یعنی «فرمانروای قفقاز» نام نهاد. با این اقدامات اولیه، نیروهای روسی در

اواسط سال ۱۹۸۱ق./ ۱۷۸۳م. وارد تفلیس شدند. (مک لین، ۱۳۷۰، صص ۳۱ - ۳۲) سرانجام در همان سال با انعقاد عهدنامه گیورگیوسک [Gueorguievsk]، هراکلیوس تحت‌الحمایه کاترین دوم شد. این عهدنامه، دارای سیزده ماده و یک مقدمه بود و در ماده اول آن، تصریح شده بود که از این پس دیگر پادشاه گرجستان والی آن کشور نخواهد بود، بلکه متحد روسیه شمرده خواهد شد. همچنین، در آن عهدنامه تأکید شده بود که روسیه، سرزمین‌هائی را هم که بعداً به تصرف گرجستان درآید، زیر چتر حمایت خود خواهد گرفت؛ یعنی آن که روسیه قصد داشت با وسیله قرار دادن دولتمردان گرجی، نفوذ خود را بر مناطق دیگر نیز گسترش دهد. همچنین، کاترین از طرف خود و جانشینانش پذیرفت که از حاکم گرجستان و جانشینان او و مردم آن سرزمین حمایت کند. با انعقاد چنین پیمانی، گرجستان در واپسین سال‌های عمر سلسله زند، از دادن خراج به دولت ایران معاف می‌شد. (تاجبخش، ۱۳۶۲، صص ۱۲-۱۳)

از نوشته‌های جان پری، بر می‌آید که هراکلیوس قبلاً با ضرب سکه، قدم‌هائی در جهت استقلال‌طلبی و نزدیکی به روسیه برداشته بود. با وجود این‌که در زمان کریم‌خان سکه‌هائی در شماخی، نخجوان، گنجه و تفلیس در خلال سال‌های ۱۱۸۷ق./ ۱۷۶۴م. و ۱۱۹۰ق./ ۱۷۷۶م. ضرب شد که تا سال ۱۲۱۳ق. یعنی بیست و یک سال پس از مرگ کریم‌خان نیز بخوبی در تفلیس پیدا می‌شد، واضح است که در اقدام تحسین برانگیز کریم‌خان برای ضرب سکه‌های نقره قابل قبول برای تجارت در سراسر ایران جای تردید نیست. اما سکه‌های مسی ضرب شده - که فقط ویژه مصرف محلی بود - نمایانگر بازتاب جهت‌گیری هراکلیوس به سوی روسیه می‌باشد. (پری، ۱۳۸۳، ص ۳۰۴)

شاید بتوان نوشته یکی از سیاحان فرانسوی را - که در زمان فتحعلی‌شاه به ایران آمد و در مسیر سفر خود، از مناطق قفقاز هم دیدن کرد - دلیل قانع‌کننده‌ای برای تحت‌الحمایه شدن هراکلیوس به روس‌ها بدانیم، با این مضمون که: «همسایگان قوی این ایالت - که ایران و عثمانی باشند - به قدری در قشون‌کشی‌های خود به اهالی این محل بدرفتاری کرده‌اند که تمام گرجستان خصوصاً گروزینی - که یک قسمت از آن است - به مذهب مسیح گرویده‌اند و همین مسئله، به رؤسای این قوم فهمانده بود که دائم مورد حملات این دو دولت اسلامی واقع شده، آنی آسایش نخواهند داشت. گاه ترک‌ها باعث اختلال اوضاع گرجستان می‌شدند که چرا با ایران روابط دوستانه دارید، و زمانی مورد مؤاخذه ایرانیان واقع می‌شدند که چرا ترک‌ها را به خود راه داده‌اید؟ گرجیان هم نه قادر به جلوگیری از تهاجم آنان بودند و نه می‌توانستند بی‌طرفی خود را حفظ کنند. این است که از شدت یأس و ناامیدی، راهی برای آسایش خود ندیدند جز این که خود را در دامن روسیه افکنند که

■ خان‌های سلسله زند و مسئله قفقاز جنوبی

بالتیجه، این خیال را هم عملی کرده و پشیمان هم نیستند.» (دو کورتزبوئه، ۱۳۶۵، ص ۵۲) در سال ۱۱۹۹ ق. / ۱۷۸۵ م. هیئت دیگری به ریاست ژنرال پوتکمین، در اصفهان به حضور علیمردان خان زند رسید و تقاضای دولت روسیه را مبنی بر انحصار تجارت در گیلان و مازندران و اجازه احداث یک ساختمان در دربند، به اطلاع خان زند رسانید. علیمردان خان، به واسطه جنگ‌های داخلی و آشفتگی اوضاع، با این درخواست موافقت کرد. میرزا محمد کلاتر، در اثر خود (روزنامه)، در مورد اوضاع آشفته ایران بعد از علیمردان خان و روی کار آمدن جعفرخان زند، ضمن گلایه از وضعیت نابسامان ایران در اواخر زند و مقایسه آن با اوضاع روسیه، آرزو کرده که کاش مثل روس‌ها زنی به حکومت می‌رسید و اوضاع را سر و سامان می‌داد. (ورهرام، ۱۳۳۸، ص ۲۰۰؛ شعبانی، ۱۳۷۸، ص ۶۲۱)

نهایتاً در مورد اوضاع اجتماعی قفقاز در دوران سلسله زند، به دور از واقعیت نخواهد بود اگر به سطوری از کتاب *شکرنامه شاهنشاهی* اشاره کنیم که: «از اول مدت بیست و هشت سال سلطنت کریم خان، الی ده سال بعد از وفات او - که سی و هشت سال است، چنان زمان هرج و مرج و غوغا و آشوب و فتنه در هر جا بر پا بود که اصلاً امکان آسایش و آرام، در هیچ جا برای ساکنان و رعایا نبود، خصوصاً اهالی بیچاره قفقاز که همیشه در خوف و بیم جان و خطر تاخت و تاز بوده، دمی بر بستر استراحت نمی‌خوابیدند.» (قاجار، ۱۳۸۴، ص ۸۳)

نتیجه

با سقوط سلسله صفوی، نادرشاه افشار، اقدام به یک رشته لشکرکشی‌ها به منطقه قفقاز کرد که این لشکرکشی‌ها، یا برای انتقام گرفتن از قاتلان برادرش ابراهیم خان ظهیرالدوله و علیه لگزی‌های داغستان و یا در جهت مقابله با نیروهای عثمانی بود. در طی این لشکرکشی‌ها، حاکمیت ایران بر برخی از نواحی قفقاز طی مدتی بیش از یک دهه اعاده شد. اما با مرگ نادر و جنگ‌های جانشینی بعد از وی - که میان فرزندان و عموزادگان وی از یک سو و برخی از سردارانش چون کریم‌خان زند، آزاد خان افغان و محمدحسن خان قاجار و دیگران از دیگر سوی رخ داد، علاوه بر این که اوضاع داخلی ایران بیش از پیش آشفته شد، در مناطق قفقاز نیز، حاکمان محلی با استفاده از موقعیت پیش آمده، دم از استقلال زدند و به تفکیک و تصرف اراضی به سود خود پرداختند.

کریم خان - که وارث چنین اوضاع و احوالی بود - با غلبه بر سرداران بازمانده از خیل نادر، بر بیش از نیمی از خاک ایران مستولی گردید و حتا دو بار به سوی آذربایجان، برای فرونشاندن طغیان فتحعلی خان افشار و دیگر رقیبانش - که از مدعیان سلطنت بودند - لشکر

کشید. در دومین لشکرکشی خان زند به آذربایجان- که با پیروزی وی بر فتحعلی خان همراه شد- خان زند در صدد اعاده حاکمیت ایران بر منطقه قفقاز و بویژه قفقاز جنوبی بر آمد. در حالی که خان زند می‌توانست در این راه با موفقیت قرین گردد، با شورش برادر یا پسر عموی زکی خان زند در صفحات جنوبی ایران مواجه شد و مجبور به بازگشت گردید. اگر خان زند با این شورش مواجه نمی‌شد و فرصت بیشتری برای ماندن در ماورای ارس می‌یافت، چه بسا می‌توانست با سر و سامان دادن به امور آن جا، از راه تهدید و ابقا و ارضای حکمرانان آن دیار، از حرکت تدریجی و رو به رشد آنان برای دستیابی به استقلال نسبی و یا استقلال کامل از حاکمیت حکمرانان ایرانی بعد از خود، مدت‌ها جلوگیری نماید.

کریم خان، بعد از دومین لشکرکشی خود به آذربایجان و ماورای ارس، نه تنها فرصتی برای بازگشت دوباره به تحکیم قدرت خود در آن جا نیافت، بلکه به علت مواجه شدن با مشکلاتی چون شورش میرمهنا، دست اندازی عرب‌های عمان به بنادر جنوبی ایران و برخورد با دولت عثمانی بر سر مسئله بصره، مجبور شد تا از توجه و علائق خود نسبت به اعاده حاکمیت ایران بر منطقه قفقاز دست بردارد و این گونه، ناخواسته از عوامل مهم در گسست روابط بین حاکمان منطقه قفقاز با حکومت مرکزی ایران بعد از مرگ خود گردد. البته اگر موقعیت سیاسی ایران زمان کریم خان را- که دارای ویژگی‌هایی چون حکومت ملوک الطوائف، ارتش ایلیاتی، ظهور مداوم و متوالی رقیبان چندگانه مدعی قدرت در گوشه و کنار ایران بود- با حکومت متمرکز و همراه با ارتش ثابت و چند ملیتی زمان نادرشاه بسنجیم- که چندان با مدعیان قدرتمندی در عرصه قدرت مواجه نبود- تا حدود زیادی می‌توان انتظار عملکردی فراتر از این از خان زند نداشت.

سال‌های پس از مرگ کریم خان- که با حاکمیت بی‌دوام جانشینان وی و جنگ‌های متوالی میان آنان، برای دستیابی به قدرت توأم بود- در واپسین سال‌های عمر این سلسله، ظهور رقیب مقتدری چون آقامحمدخان قاجار نیز، بر این مشکل افزوده‌گشت و گسست در روابط میان خان‌های زند با حکمرانان منطقه قفقاز، عمقی هر چه بیش‌تر یافت. چنان‌که در زمان علیمردان خان زند، با انعقاد عهدنامه گیورگیوسک بین هراکلیوس و کاترین دوم، در واقع حکومت گرجستان قدم مهمی برای دستیابی به استقلال برداشت و زمینه‌های نفوذ روسیه، برای مداخله هر چه بیش‌تر در امور قفقاز، فراهم شد.

کتابنامه

احمدی، حسین. (۱۳۸۴). سه رساله در باب قفقاز. تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران

- آصف، محمد هاشم. (۱۳۸۲). *رستم التواریخ*. عزیزالله علیزاده (کوششگر). تهران: فردوس.
- آقا قدسی، عباسقلی. (۱۳۸۲). *گلستان ارم*. مهدی کریمی (ویراستار). تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
- آهنگران، امیر. (زمستان ۱۳۷۷). «جایگاه قفقاز در سیاست خارجی نادرشاه». *فصلنامه تاریخ روابط خارجی*، ۱۰ (۳۷) تهران: اداره اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه.
- امیر احمدیان، بهرام. (۱۳۸۱). *جغرافیای کامل قفقاز*. تهران: انتشارات سازمان جغرافیائی نیروهای مسلح.
- انوشه، حسن. (۱۳۸۲). *دانشنامه ادب فارسی* (ادب فارسی در قفقاز). (ج ۵). تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- پری، جان. ر. (۱۳۸۳). *کریم خان زند* (تاریخ ایران بین سال‌های ۱۷۴۷-۱۷۷۹ م.). محمد علی ساکی (مترجم). تهران: آسونه.
- پورصفر، علی. (۱۳۷۷). *حکومت‌های محلی در قفقاز*. تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
- تاجبخش، احمد. (۱۳۳۲). *سیاست‌های استعماری روسیه تزاری، انگلستان و فرانسه در ایران*. تهران: اقبال.
- جوانشیر قراباغی، میرزا جمال. (۱۳۸۴). *تاریخ قراباغ*. حسین احمدی (کوششگر). تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- دوکوتزبونه، موریس. (۱۳۶۵). *مسافرت به ایران (دوران فتحعلی شاه)*. محمود هدایت (مترجم). تهران: جاویدان.
- رافی (هاکوپ ملیک هاکویان). (۱۳۸۵). *ملوک خمسه* (قراباغ و پنج ملیک ارمنی آن از فروپاشی صفویه تا جنگ‌های ایران و روس). آرا در استپانیان (مترجم). تهران: پردیس دانش.
- شعبانی، رضا. (۱۳۷۸). *مختصر تاریخ ایران در دوره‌های افشاریه و زندیه*. تهران: سخن.
- غفاری کاشانی، ابوالحسن. (۱۳۶۹). *گلشن مراد* (تاریخ زندیه). غلامرضا طباطبائی مجد (کوششگر). تهران: زرین.
- قاجار، بهمن میرزا. (۱۳۸۴). *شکرنامه شاهنشاهی* (تاریخ ششصدساله قفقاز). حسین احمدی (تدوینگر). تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
- گلستانه، ابوالحسن بن محمد امین. (۱۳۴۴). *مجموع التواریخ* (افشاریه و زندیه). مدرس رضوی (کوششگر). تهران: ابن سینا.
- مرعشی صفوی، میرزا محمد خلیل. (۱۳۲۸). *مجمع التواریخ*. عباس اقبال (کوششگر). تهران: شرکت سهامی چاپ.
- ورهرام، غلامرضا. (۱۳۶۸). *تاریخ سیاسی اجتماعی ایران در عصر زند*. تهران: معین.
- وزیرآف، میرزا حیدر. (۱۳۸۶). *در بندنامه جدید*. جمشید کیانفر و نوری محمدزاده (کوششگران). تهران: میراث مکتوب.
- روی مک لین، فیتز. (۱۳۷۰). *شیخ شامل*. کاوه بیات (مترجم). تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- نامی اصفهانی، میرزا محمد صادق. (۱۳۶۸). *تاریخ گیتی گشا* (در تاریخ خاندان زند). عزیزالله بیات (تدوینگر)، تهران: امیرکبیر.
- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا. (۲۵۳۵). *تاریخ روابط خارجی ایران از ابتدای دوران صفویه تا پایان جنگ دوم جهانی (۱۵۰۰-۱۹۴۵)*. تهران: امیرکبیر.
- اداره اسناد و دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه. (۱۳۷۳). *اسنادی از روابط ایران با منطقه قفقاز*. تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.